





**آتشکده ی جدید**

همه به فکر آینده هستند . چون آتشکده ی قدیمی ، کهنه است و ما میراث فرهنگی کهنه نمی خواهیم ، یک آتشکده ی جدید ساختیم تا ۵۰ سال دیگر بشود میراث فرهنگی . مسوولی می گفت : دو تا آتشکده بغل هم نمی سازند ! گل یا پوچ بیاورید ، یکی را خراب کنید . قول می دهیم نخندیم !

**وای چقدر مهندس !**

وقتی مشکل آدریان به زودی حل می شود ، مهندس ها جمع می شوند تا خاطره هایشان را برای هم تعریف کنند و کلی حال نمایند . جلسه ی مهندسان برای طراحی نقشه ی آدریان بزرگ برگزار شد . تا حالا این همه مهندس یکجا ندیده بودیم . به احتمال زیاد بعد از طراحی نقشه دوباره آدریان مشکل پیدا می کند و بعد از چند سال دوباره مشککش به زودی حل می شود . پس تا ۵ سال بعد ، بای بای !

**بوی گندم مال من ...**

آدم وقتی کانون دانشجویان را می بیند ، بی اختیار به یاد ویتنام می افتد . نصف اتاق ها را که خراب کرده اند . آب هم ندارند . مسوولی می گفت : صرفه جویی در آب خیلی مهم است . عابری می گفت: وقتی داشتیم از جلوی کانون رد می شدم ، شنیدم که بچه های کانون داشتند با هم می خواندند : یه لیوان آب مال من ، هر چی که دارم مال تو ...

**وقتی قورباغه ابوعطا می خواند ...**

ما این همه خودمون رو خفه کردیم و گفتیم این پذیرشگاه پارسی امکانات ندارد ، یک فکری به حالش بکنید ! پذیرشگاه دکتر پرورش را در یزد تعطیل کردند . مسوولی می گفت: گنه کرد در بلخ آهنگری ، به شوستر زدیم ... ببخشید زدند گردن سگری ... برای سرایدار پذیرشگاه پرورش از درگاه خداوند صبر آرزو مندیم . چون وقتی او برود ، پذیرشگاه دوباره باز خواهد شد !

**به دنبال قصر فیروزه**

وقتی کسی زمین های قصر فیروزه را پیگیری می کند ، یعنی باید دنبال آن ها بدود . در نتیجه دونه ی قابلی می شود . این بزرگ ترین نتیجه ی پیگیری زمین های قصر فیروزه است . مسوولی می گفت: ما خودمان هم نمی دانیم چرا یکبار موافقیم و یکبار مخالف ؛ چرخ و فلکی می گفت: بگرد تا بگردیم !

**شیرجه در کوشک**

کوشک ورجاوند را برای ساختن استخر گودبرداری کردند . مسوولی می گفت: برای شنا در این استخر مایو دو تیکه الزامی است . استخر ۲۰۰ میلیون تومانی . مایوی حداقل دویست هزار تومانی می خواهد . البته اگر این استخر را هم بعداً به خودمان اجاره ندهند !  
اسفندیار



اندر مشکلات حد بلاد و ما راهای بعدی آن ...

**بد بیاری**

کسی در فکر ما بیچارگان نیست  
کسی با ما فقیران مهربان نیست  
ندانم تا به کی خون می خورم من  
که از شادی ، عزیز من ، نشان نیست  
ز بس سگ دوزدم من توی این شهر  
درون جسم من دیگر که جان نیست  
زمستان می رسد از راه و با من  
کسی ناسازگارتر از خزان نیست  
ندارم من لباس از بهر طفلم  
درون سفره ی ماهم که نان نیست  
نه رحمی نه مروت نه علاقه  
کجا رفتند کز آنها نشان نیست  
شاخ شمشاد



**از تور براتور تا کار براتور**

از : آدم  
قسمت آخر

این حکایت اینقدر طول کشید و آنقدر دیر سرویس جملات را حذف کرد خودمم نفهمیدم که تا حالا چی شده؟ پس از گفتگوهای فراوان، به اتفاق دکتر رهسپار ساحل امن و زیبای همجوار پلاژ شدیم ، که متوجه شدیم چند تن از همشهریان شمالی به زور می خواهند با دو تن از نسوان تور ، گفتمان فرهنگی ، ارزشی انجام دهند و ما که ذاتاً انحصار طلب و بی منطق هستیم به جای گفتمان ، مشتمال فرهنگی انجام داده و از ادامه ی گفتگو جلوگیری کردیم ، به اتفاق و با هیجان زیان به نزد ریاست محترم تور رفته تا در مورد امنیت بیش از حد محل صحبت کنیم که فرمودند: ایشان خواب تشریف دارند . بنا به مسائل حیثیتی ، امنیتی دیگر صدایش را در نیاورده و به اتفاق چند تن از جوانان به شغل شریف پاسداری از ارزشها تا بامداد مشغول شدیم . فردا صبح پس از صرف صبحانه دیدیم که اگر ظهر گرسنه بمانیم ، توی ذوق فرهنگیمان می خورد .

چند نفر را بسیج کرده به همراهی هم به بنادر انزلی رفته و ماکولات ، تنقلات و سفیرات دریایی به بهایی خریدیم و سپس به کمک هم به کار اجباری برای پختن مجبور شدیم و بالاخره ناهار حاضر شده و همگی نوش جان کردیم ، متأسفانه خیلی خیلی خوش گذشت ، پس از آن به استراحت اجباری در زیر درختان پرداختیم و پسین گاه با همان خودروی جمعی بزرگ به تهران برگشتیم .

راننده ی خودرو قیفاج می رفت و متوجه شدیم که کمی دهانش بو می دهد که مورد اعتراض دکتر سپهر و بقیه بچه ها قرار گرفت ، ایشان فرمودند که به خاطر ما از کرمان دبیروز به راه افتاده اند و ۲۴ ساعت پشت فرمان بوده و به خاطر حفظ سلامت ما و توصیه جناب آقای دهباشی کمی آب شنگولی میل نموده اند که سر حال باشند .

در بهترین ساعت یعنی ۱۲ نیمه شب به تهران رسیدیم . مدیریت عزیز تور با درایت تمام هر چه سریعتر به خانه خویش رفته تا بچه ها ، بخصوص نسوان بفهمند که نباید متکی به کسی باشند ولی ما ها که متوجه نبودیم همه را سالم به درب خانه هایمان رساندیم . در آخر پیشنهاد می کنم که برای رفع مشکل بیکاری گذاشتن تور یک راهکار خیلی خوب می باشد ولی خداوکیلی قیمت تجربه اندوزی اش را خودتان پرداخت کنید . نه خواهران ، مادران ، برادران و فرزندان ما .

خیلی دلم می خواست مثل آغاز این حکایت ، اتمام آن را با خنده و طنز تمام کنم ولی ناخودآگاه هر موقع به یاد آن شب کنار دریا و رحمی که خداوند به بچه های معصوم ما کرد می افتم ، نمی توانم . امیدوارم که ببخشید .  
منگر به حدیث خرقه پوشان

آن سخت دلان سست کوشان  
آویخته سجده شان به گردن  
همچون جرس از درازگوشان

مهر ۸۱ - آدم

**اندرز نامه ابوالهول پانکی**

۱. فرزندانم در جمع مال بکوش ، چون اگر دارا باشی و از دانش بی بهره ، غم نیست . دانشمندان بسیار از بهر مال گردت همی آیند و کتاب ها از بهرت نویسند .

۲. هرگاه به ضیافتی به سالن خسروی اندر شوی بکوش تا نخستین کسی باشی که به میز غذا دست می یابی و بشقاب خود را از اغذیه و اطعمه انباشته نما ، که اگر جز این کنی با سفره ی تهی و شکم خالی مواجه همی گردی .

۳. اگر طالب مال و نام هستی اول انجمنی ، گروهی ، سازمانی ، کانونی و یا دسته ای به راه بیاندار ، مال و مکنت از خیراندیشان برسد .

۴. فرزندانم شاعری پیامور و مداحی پیشه کن تا تو را در هر انجمنی عزیز دارند و به مهمانی ها بخوانند و به سفرها ببرند .

۵. زود به زود به آدریان بزرگ مرو تا تو را سرایدار در بگشاید .

۶. فرزندانم هیچ گاه با سخن خود مردمان را میازار ، زیرا که کردار مؤثر تر است .

۷. فعلاً این اندرزها را به کار بندید تا بعد .

از نامه های رسیده  
**آگهی قبولی خانگی**  
تنها امید ما شما جوانان هستید .  
به ما بیخوندیدتا نیرومند شویم !  
خانه دار باشی

**بافتنی سابق**

یکی بود یکی نبود  
توی این شهر پر از آفت و دود  
یه بنای گنده بود  
سه تا هفتا می شه چند تا؟  
اینهمه آدم تاوان جمع شده بود

واسه هم قصه می گفتند آدام  
یا که تور به هم می بافتن واسه ما  
یا که خط با یه نشون می کشیدن  
عصبانی می شدن  
فحش های آبدار می دادن  
جلو هم دعا می کردن واسه هم  
پشت سر ... آخ! پشت به هم

کجایی؟  
بزم شباهم رو بریاست  
هنو خیلی از چیزاهم توی راست  
اون یکی مدیر می شه  
این یکی دبیر می شه  
اون یکی هی سر خود چک می کشه  
یکی پروژه می یاره  
سوار می شه  
یکی هم آب رو به آسیاب مردم می کنه  
دکتره دوماه دوماه خونه می ره  
وقت رفتن با قر و غمزه می ره

خلاصه ، آی بچه های ننه دریا  
ننه دریام واسه تون گریه می کرد  
هه می گفت بون(۱) نرین  
مگه اینجا چشه با مدیر خوب؟  
مگه اینجا چشه با رییس خوب؟  
چونکه ما مدیر داریم  
آخ که ما رییس داریم

(۱) -وین همان پایتخت اتریش است . بغبغو

تا نخوانی این ستون سرنوشت  
در نیابی فرق بین خوب و زشت  
گر که نیکو سیرتی یا بد سرنوشت  
سرنوشت تو در اینجا شد نوشت

این سردبیر ما هر چی آدم کله پوک و هیچ گروهی قبولش نمی کنه میفرسته سراغ چکاپک . مثل این که دیواری از دیوار ما کوتاه تر گیر نیمايه . نمونش همین جیر جیرک . قربونش برم همه جور عیبی داره . فقط چیزی که نداره عقلمه . حالا این آدم میاد و پیشنهاد می ده اونهم پیشنهاد ورزشی .

یه روز این جیر جیرک اومده بود و می گفت: حالا که می ریم تو محیط ورزشیمون بساط چای و قلیان علم می کنیم و با اینهمه تمدن درخشان که هرودت هم اعتراف کرده و گفته ایرانی ها تا بیست سالگی به کودکان خود اسب سواری و تیراندازی و راستگویی می آموزند ، من که جیر جیرک باشم پیشنهاد می دم که یک نفر مثل شیر خدا پیدا کنیم و تمبک بدیم دستش ، بالای زور خونه بزنه و بخونه و اونهایی که تو زور خونه هستند به جای میل ، وافور بر گردونن .  
گفتیم : خب دیگه بگو .

گفت : به اونایی که می خوان برن مسابقه شنا قبل از مسابقه حشیش بدیم بکشن تا استخر رو دریا ببینن و از ترس این که غرق نشن تند و تند دست و پا بزنن و برنده بشن . به بوکسورها مون هم ال - اس - دی بدیم تا شجاعت کاذب پیدا کنند بزنن طرف رو درب و داغون کنن . به پوزنه بردارمون ماری ... گفتیم چیه یه بند داری پیشنهاد آبکی می دی ؟ پاشو برو و از جلسه بیرونش کردیم .

می بینید ما با چه آدم های بی سواد و کله پوکی سرو کار داریم؟

**با خوائن گان**

**بالابر یا آبروبر !!؟**

وقتی آبروی جامعه مستقیماً به سیم بکسل آسانسور تالار خسروی وصل باشد ، به راحتی می شود با فشار یک تکه ، آبروی جامعه را برد . حالا پایین یا بالایش بستگی دارد که چه دکمه ای را فشار دهید . از سویی دیگر اگر خدای نکرده ، نگذارید که موتور آبروی جامعه که همان آسانسور است را در اتفاقاتن نصب کنند ، باز هم آبروی جامعه را برده اید چون مجبورند آسانسور که همان آبروی جامعه است را ببرند جای دیگر نصب کنند .

همه ی دردسرها ایمان از روزی آغاز شد که یک شرکت که نسبش به دیار رفسنجان می رسید ، به دستور مسوول پروژه ، یک آسانسور دوازده نفره ی تمام لوکس برای بالابردن آبروی جامعه در تالار خسروی نصب کرد و چند تا دانشجوی شیطان که نمی خواستند خانه شان خراب شود به این کار اعتراض کردند بعله ! اینجوری شد که آبروی جامعه به خطر افتاد .

واقعا بعضی از مسوولین پروژه چقدر به فکر آبروی جامعه هستند ... شاهد این ادعا هم درهای مثبت کاری شده سرویسهای بهداشتی (توالت سابق) تالار خسروی است .

**راه اندازی بیمارستان خداداد محرابی**

طبق آخرین اخبار رسیده از کرمان مهندس نوذری به سمت سرپرستی بخش چشم ، گوش و پوست بیمارستان خداداد محرابی برگزیده شد . وی در بخشهایی از آیین بالماسکه که در ماه گذشته در کرمان با حضور تنی چند از هموندان برگزار شد گفت: هر کس امرداد را بخواند چشمش را از کاسه در می آورم و ادامه داد: هر کس امرداد را بخرد پوستش را قلفتی می کنم . وی همچنین افزود: هر کس بگوید امرداد ، گوشش را می برم . که این مساله مورد توجه مسوولین بیمارستان خداداد محرابی قرار گرفت و آنها تصمیم گرفتند وی را که در ضمن داشتن مدرک مهندسی ، در سه شاخه ی علم طب تخصص دارد و در این زمینه با خدایامرز بوعلی سینا برابری می کند را به عنوان مدیر بخش «چشم پزشکی» ، گوش و حلق و بینی» ، «پوست و مو» بیمارستان خداداد محرابی انتخاب کنند .  
در حاشیه :

این گزارش می افزاید ، مهندس نوذری به بازی قایم موشک با خبر نگاران علاقه ی خاصی دارد و در یکی از همین بازی ها به جای «برید قایم شید» به خبرنگار ما گفت: «برید کم شید»

**آگهی**  
مهندس مشاور محترم پروژه بازسازی تالار جشنگاه !  
ما را از سلامت خود آگاه نما !  
یکی از هموندان هیات مدیره

کسی که نه به تملق نیاز دارد و نه به وام ، به اندازه کافی ثروتمند است .  
تامس فولر  
He is rich enough that needn't neither flatter nor borrow .  
Thomas Fuller  
کام





دیر سروس، بلایک ماشینی

همکاران امرداد در شهرستان ها: شهرام پوردهی، مهریان پولادی، بابک خداداد کوچکی، مهران غیبی، خسرو بهدین، فرزاد شهریاری فر

### پیشنهادات آزاد

الو، روز بخیر، امرداد!؟  
پیام گیر امرداد  
روی خط ۰۶۸۲۴۸۰۰۶ دریافت کننده  
پیام ها، پیشنهادهای و انتقادهای شما



سه پیشنهاد داشتیم برای دست اندرکاران برگزاری جشن مهرگان در مارکار، یکی این که داخل درخت های مارکار چراغانی کنند که احساس کنیم جشن است. دوم این که تعدادی صدلی کرایه کنند و از دم در تا در سالن بچینند تا مردم مجبور نشوند گوشه و کنار روی جدول سیمانی و... بنشینند. دیگر این که برای افرادی که به دلیل شلوغی سالن نمی توانند داخل شوند و بیرون هستند آهنگ ملایمی پخش کنند.

#### بدون نام

دوباره ماه مهر شد و وقت بازگشایی مدارس. دوباره همان آتش و همان کاسه درمورد سرویس مدارس. آیا انجمن پاسخگوی مشکلات است؟ به نظر نمی رسد! از طرف اهالی محروم گیشا

لطفاً در مورد تعطیلی پذیرشگاه پرورش در یزد پیگیری کنید و دلیل آن را بنویسید، چون بسیاری از همکیشان که به یزد می روند و جایی ندارند، به این پذیرشگاه می روند و بسیار حیاتی است.

#### چند تن از همکیشان

در خبرهای مربوط به انجمن زرتشتیان تهران، نام کسانی که در نشست ها غایب هستند را بنویسید تا دوره بعد به آن ها رای ندییم و بدانیم چه کسانی می توانند برای جامعه وقت بگذارند و چه کسانی نمی توانند.

#### بدون نام

هر سال در مورد کلاس های دینی به مشکل بر می خوریم. هر سال هزینه را بالا می برند. امسال سه هزار و پانصد تومان هزینه کلاس های دینی از ما گرفتند. در حالی که حتی کتاب دینی هم به ما نمی دهند و ما مدام باید این طرف و آن طرف برویم تا کتاب تهیه کنیم.

#### یکی از اولیاء

با تبریک و آرزوی موفقیت برای آقای راسخی مدیریت دبیرستان فیروز بهرام از ایشان خواهش می کنیم کارهایی که انجام می دهند با فکر و درایت و مشورت با کسانی که بی طرف و دلسوز جماعت هستند باشد. مثلاً به یکی از دبیرانی که سال گذشته در دوره پیش دانشگاه ریاضی تدریس می کردند و واقعاً دبیری مرتب و منظم و دلسوز بودند، امسال کلاس نداده اند و با این کار پیش دانشگاهی را ضعیف کرده اند.

### امتیازی ویژه برای مشترکین امرداد

شادمانی گم شده قرن ماست. آن را به دیگران هدیه دهیم. امرداد آگهی های تبریک مشترکین خود را برای هر کس در هر نقطه از جهان با ۵۰ درصد تخفیف چاپ می کند.

## کلاف پیچیده بازسازی تالار خسروی

برخی کارمندان متصدی سالن هنوز پرداخت نشده است. بنابر این گزارش، خدابخش غنیمت یکی دیگر از هموندان انجمن، با اشاره به نادرست و وحشتناک بودن ارقام گفته شده توسط خدایار معاونت گفت: این کیفیت غذا در تالار های بیرون چیزی حدود دو هزار تا دو هزار و پانصد تومان قیمت دارد. چرا ما می خواهیم سر خودمان را کلاه بگذاریم؟ آیا چوب عدم مدیریت در بعضی از کارها را باید مردم بخورند؟

این بحث در همین جا پایان یافت اما موضوع دیگری که مورد اعتراض بسیاری از هموندان هیات مدیره قرار داشت پرداخت شدن مبالغ زیادی بدون تصویب کمیسیون ها و هیات مدیره بود. رستم بهدین، مسوول کمیسیون مالی انجمن زرتشتیان تهران در گفتگویی با خبرنگار امرداد گفت: تاکنون بیش از یک میلیارد در آشپزخانه تالار خسروی خرج شده است که بسیاری از این مبلغ ها بدون

است. این گزارش می افزاید: بنا بر گفته ی چند تن از هموندان هیات خدایار معاونت مسوول مستقیم پروژه ی بازسازی تالار خسروی در پاسخ گفت: پیش از بازگشایی دوباره سالن خسروی و آغاز آیین های عروسی، آقای اختری که پیش از این در کمیسیون خدمات به عنوان مسوول تالار برگزیده شد، تعرفه ها را محاسبه کرد. این تعرفه ها در نشست هایی با حضور اکثریت هموندان برگزار شد تصویب شد و قرار شد تا مدتی این تعرفه ها باقی بماند تا پس از تعیین حد و حدود هزینه ها و مخارج تعرفه واقعی مشخص شود. وی افزود: ما چندین استعلام گرفته ایم، تالارهای بیرون همین کیفیت غذا را بین هشت هزار و ششصد و پنجاه تا نه هزار و چهارصد و پنجاه تومان سرو می کنند؛ در حالی که تعرفه ی تالار خسروی چهار هزار تومان

گفت: الان تعرفه ها حدود ۲۰ درصد افزایش پیدا کرده اند. بنابر کدام مصوبه این کار انجام شده است و مسوول آن کیست؟ خدایار معاونت مسوول مستقیم پروژه ی بازسازی تالار خسروی در پاسخ گفت: پیش از بازگشایی دوباره سالن خسروی و آغاز آیین های عروسی، آقای اختری که پیش از این در کمیسیون خدمات به عنوان مسوول تالار برگزیده شد، تعرفه ها را محاسبه کرد. این تعرفه ها در نشست هایی با حضور اکثریت هموندان برگزار شد تصویب شد و قرار شد تا مدتی این تعرفه ها باقی بماند تا پس از تعیین حد و حدود هزینه ها و مخارج تعرفه واقعی مشخص شود. وی افزود: ما چندین استعلام گرفته ایم، تالارهای بیرون همین کیفیت غذا را بین هشت هزار و ششصد و پنجاه تا نه هزار و چهارصد و پنجاه تومان سرو می کنند؛ در حالی که تعرفه ی تالار خسروی چهار هزار تومان

حرف و حدیث هایی که با آغاز بازسازی آشپزخانه تالار خسروی آغاز شده بود، اکنون پس از بازسازی آن نیز همچنان ادامه دارد. به ویژه پس از بازگشایی تالار و افزایش تعرفه های سرویس دهی، این صحبت ها نقل محافل و مجالس شده است. چرا قیمت ها افزایش پیدا کرده اند؟ تالار خسروی زیر نظر چه کسی اداره می شود؟ چه مقدار برای بازسازی هزینه شده است؟ و... پرسش هایی هستند که بسیاری از همکیشان چشم به راه پاسخی برای آن ها هستند. در نشست پنجاه و نهم هیات مدیره انجمن زرتشتیان تهران، بحث هایی انجام شد که شاید تاحدی پاسخگوی این پرسش ها باشد:

در این نشست، سیما کشاورزی یکی از هموندان هیات مدیره با اشاره به اینکه بیش از این بنا بود تا قیمت ها افزایش پیدا نکند

### سمینار

### پیشینه ی

### فرهنگ

### ایران در

### کرمان

دانشگاه شهید باهنر کرمان به مناسبت روز مهرگان باستان به مدت سه روز پذیرای استادان و دوستداران فرهنگ ایران باستان بود.

به گزارش خبرنگار امرداد، در این سه روز برنامه ها در دو نوبت بامداد و پسین برگزار شده و در پایان هر روز میز گردی از سخنرانان آن روز تشکیل می شد.

برنامه های روز نخست شامل معرفی همایش و اهداف آن، بیان ویژگی های فرهنگ، معرفی مرکز پژوهش های فرهنگ ایران باستان، نقش زرتشتیان ایران در انقلاب مشروطه، باغهای ایرانی و برنامه های تخت جمشید بود که این برنامه با استقبال گسترده ی دوستداران روبرو شد.

حکومت و سازماندهی در ایران باستان، فلسفه ی

### سر انجام در هیات مدیره انجمن زرتشتیان تهران تصویب شد:

### مکانی تازه در اختیار کانون دانشجویان زرتشتی قرار گیرد

مورد پذیرش واقع شده بود. بنابر این گزارش، آرمین هورمزدی دبیر کانون دانشجویان زرتشتی در این نشست با توجه به تخریب یکی از اتاق های کانون بدون آگاهی هیات مدیره کانون گفت: کمترین انتظاری که ما از انجمن زرتشتیان تهران داشتیم، این بود که با آگاهی ما به تخریب محل مورد استفاده ما اقدام می کرد. وی دلیل اعتراض های بیشتر کانون دانشجویان زرتشتی را نسبت به سازمان زنان زرتشتی، بیشتر بودن تعداد هموندان نام برد. همچنین خدایار معاونت، مسوول پروژه بازسازی تالار خسروی نیز اعلام کرد که پیش از این نیز قرار بوده تا فضای اضافی در

مورد پذیرش واقع شده بود. بنابر این گزارش، آرمین هورمزدی دبیر کانون دانشجویان زرتشتی در این نشست با توجه به تخریب یکی از اتاق های کانون بدون آگاهی هیات مدیره کانون گفت: کمترین انتظاری که ما از انجمن زرتشتیان تهران داشتیم، این بود که با آگاهی ما به تخریب محل مورد استفاده ما اقدام می کرد. وی دلیل اعتراض های بیشتر کانون دانشجویان زرتشتی را نسبت به سازمان زنان زرتشتی، بیشتر بودن تعداد هموندان نام برد. همچنین خدایار معاونت، مسوول پروژه بازسازی تالار خسروی نیز اعلام کرد که پیش از این نیز قرار بوده تا فضای اضافی در

اختیار کانون دانشجویان زرتشتی قرار گیرد. وی ساخت و سازهای اخیر را نیاز این کانون و نیاز جامعه دانست و افزود: در پیشبرد برنامه های بازسازی و نوسازی تحت تاثیر هیچگونه «شاننازی» قرار نمی گیرم.

#### در حاشیه:

عبارت «تأمین تدابیر امنیتی» در متن مصوبه هیات مدیره از نکات قابل توجه بود. شنیده شد که مسوول پروژه بازسازی تالار خسروی در یکی از کمیسیون ها، ممانعت دانشجویان از ورود مسوولان شرکت نصب آسانسور به داخل ساختمان را ضربه به آبروی جامعه تعبیر کرده است.

از مشترکین امرداد درخواست داریم تغییر آدرس خود را هر چه زودتر به ما خبر دهند. از آن دسته از مشترکینی که وجه اشتراک خود را واریز کرده اند نیز می خواهیم حتما شماره فیش خود را تلفنی به ما آگهی دهند.

دفتر وکالت  
فرامرز ضیاطبری  
(وکیل پایه یک دادگستری)  
خیابان آزادی، روبروی وزارت کار، کوچه بامدادان، پلاک ۴۱ (داخل بن بست)  
تلفن: ۶۸۷۵۵۴۹  
شنبه - دوشنبه - چهارشنبه، ۵ تا ۸ بعد از ظهر

پلاستیک سازی دهنادی  
تولید کننده انواع لوله های مویی و پروفیل پلاستیکی از ۱/۵ تا ۲۵ میلیمتر  
نشانی کیلومتر ۱۷/۵ جاده مخصوص کرج  
خیابان دارو بخش خیابان مهندس خودکار  
تلفن: ۳۸۳۱۴۴۲-۰۲۶۲

موبایل کامبیز  
چک ۲٪ خرید ..... نقد سفته ۳٪  
فروشی ..... اقساط  
باتخفیف ویژه برای همکیشان  
تلفن: ۶۵۲۰۵۸۰-۶۵۲۴۶۰۸  
۰۹۱۳۳۳۳۳۳۴۴

فیزیک و ریاضیات و شیمی  
پر خیده، جاوید، فلاحی  
بنیاد فرهنگی چمنشید

بنام خدا  
تقویت قدر تفکر، تخیل، اعتماد به نفس و پرورش استعداد های مختلف کودکان توسط ۱۰ مربی متخصص ۵ مربی مجرب و دوره دیده ۴ مربی عادی  
همکاری شش پزشک متخصص و معاینه دوره ای تمام کودکان  
تأیید کیفیت بالای آموزشی مهد سیند توسط مشاور معاونت و کارشناسان و صاحب نظران سازمان بهزیستی  
فضای مناسب و غنی  
سرویس دهی به تمام نقاط تهران  
هوای سالم و مناسب کودکان توسط دستگاههای تصفیه کننده و ضد عفونی کننده هوا با بهره گیری از اشعه UV و فیلتر های مخصوص شرکت آردا فرانسه (سرایت بیماریها توسط این دستگاهها مهار می شود)  
سنجش ضریب هوشی (IQ) کودکان به صورت دوره ای توسط آقای دکتر رشیدی  
ارتقاء ضریب هوشی کودکان با استفاده از سیستم های نوین (طی سنجش ضریب هوشی کودکان بالای چهار سال که اخیراً بر اساس اصول بین المللی در مهد کودک صورت گرفت، ۲۰٪ کودکان امتیاز نابغه و ۳۰٪ امتیاز ابرهوش و ۵۰٪ امتیاز باهوش را کسب نمودند)  
مهد کودک آمادگی و مرکز پیش دبستانی سیند  
آدرس: تهران، خیابان فاطمی، روبروی وزارت کشور، خیابان دوم، پلاک ۳  
تلفن: ۸۹۶۹۱۴۱

مزد را یانه  
خرید و فروش کامپیوتر  
ارتقاء - مونتاژ و قطعات  
به یک نفر برنامه نویس داخلی نیاز مندیم  
کارمان گشتابی ۴۲۳۷۸۶۱

گروه خدمات مالی ایران مانتره  
گروه خدمات مالی ایران مانتره آماده انجام کلیه خدمات مالی، حسابداری و مشاوره مالیاتی شما می باشد  
تلفن تماس: ۸۸۹۰۲۹۳

راستین مسکن  
خرید، فروش و اجاره  
آدرس: یوسف آباد، میدان فرح بخش (سلماس) خیابان شهریار پلاک ۱۳۴  
تلفن: ۸۰۲۵۳۵۲-۸۰۲۳۶۴۲

نمایشگاه گروهی نقاشی مدرن  
گالری فیروزه  
۲۷ مهر تا ۲۲ آبان  
ساعت ۱۷ تا ۲۱  
نشانی پاسداران، نبش بوستان سوم، پلاک ۲/۱، مجتمع سیمرغ، واحد ۱۶  
تلفن: ۲۵۴۸۳۵۲

اُمرداد  
مفت نامه (هم اکنون دو هفته بیکار)  
خری، فرهنگی، اجتماعی  
ناشر: بنیاد فرهنگی چمنشید  
صاحب امتیاز: محمد رشیدی - جمشید کیومرثی  
سر دبیر: اتوسادینیاریان  
صفحات میانی زیرنگر: بوذرجمهر پر خیده  
مدیر هنری: کیخسرو خادم  
مدیر داخلی: آرژان نورافروز  
ویراستار: فرزاد شهریاری  
لیتوگرافی و چاپ: کیان  
نشانی: خردمند شمالي، کوچه ۶، شماره ۲، کد پستی ۱۵۸۵۸  
تلفن: ۸۸۲۴۸۰۶-۸۸۲۵۲۱۲  
مقالات چاپ شده الزاماً نظر امرداد نیست  
امرداد در ویرایش مطالب آزاد است.  
پست الکترونیکی: amordad@hotmail.com

مسکن پارسیان  
مرکز اطلاعات املاک در کرج  
خرید فروش - رهن - اجاره  
تلفن: ۰۲۶۱۰۴۴۱۹۶۳  
نشانی: کرج، گوهر دشت، فلکه اول، جنب بانک مسکن

یسنا کامپیوتر  
سخت افزار، نرم افزار، سرویس و پشتیبانی، خدمات، اینترنت، تعمیر قطعات  
نشانی: ولیعصر جلاوتر از چهار راه طالقانی  
مرکز کامپیوتر ایران ورودی دوم پلاک ۸۴۰  
تلفن: ۱۷-۸۸۰۵۱۲۸-۰۹۱۱۲۳۴۲۹۴۷

کتابخانه و شیمی آلوده پیشه نیک  
مرکز کتابهای تاریخ و فرهنگ ایران  
خرید و فروش کتابخانه  
تهیه و خرید کتابهای نایاب و خطی  
تلفن: ۰۹۱۳۳۷۲۹۳۳۶۰۶۵۵۰۱۴

خدمات برق  
سیم کشی ساختمان  
نصب اف اف، تایمر راه پله، هواکش  
تعویض سیم کشی منازل  
رفع اتصالی برق و تلفن  
بنام بخت - تلفن ۸۸۱۴۴۹۳-۰۹۷۳۳۰۹۷